

تاریخچه خاطرات

«گذشته سرزمینی بیگانه است»
دیوید لاونتال، گذشته سرزمینی بیگانه است،
کمبریج، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۸۵

مقدمه

اگر وظیفه اصلی مورخان را بازسازی و بازنمایی حتی المقدور دقیق و صادقانه گذشته فرض کنیم - از جمله ذهنیت آن را - در این صورت خاطرات را نیز باید یکی از منابع غیر قابل اغماض و با ارزش این امر به شمار آورد. هر چه باشد خاطرات شرح و توصیف درجه اول کسانی است که خود در این گذشته زیسته و آن را تجربه کرده‌اند. برخی در تاکید بر این امر چنان مصرانند که خاطرات را در زمره منابع اولیه طبقه‌بندی می‌کنند. اگر این طبقه‌بندی را بپذیریم، پس می‌توان نتیجه گرفت که پژوهشگران تاریخ معاصر ایران از هیچ کمبودی در عرصه منابع اولیه رنج نمی‌برند. زیرا از سال ۱۹۷۰ به بعد بیش از چهارصد جلد خاطرات، یادبود و زندگینامه خود نوشت منتشر شده است که فقط به شرح تحولات نیمه دوم قرن بیستم اختصاص داشته‌اند. در حال حاضر مورخان ایران معاصر با سرریزی از خاطرات روبرو هستند که بسیاری از آن‌ها، و به ویژه موارد مربوط به سلطنت طلب‌ها از سر هم‌بندی پاره‌ای مقالات منتشره در نشریات گوناگون یا بخش‌هایی از نوشته‌های دیگران ترکیب شده‌اند؛ تکرار پاره‌ای اطلاعات و داده‌های پیش پا افتاده، یادآوری وقایع و حوادثی

که صاحب خاطرات در آن نقشی نداشته است و البته اظهار لحنه در باب انواع و اقسام مضامین، از مرگ و زندگی گرفته تا رخداد‌های ملی و بین‌المللی. و باز هم البته یکی دیگر مضامین ثابت این دست از خاطرات رجال و معمرین نظام گذشته آن است که اگر شاه به توصیه آن‌ها گوش فرا داده بود، رژیم سقوط نمی‌کرد؛ توصیه‌ای که غالباً تنها در یک دیدار خصوصی و بدون حضور شخص ثالث به عرض می‌رسید.

هدف از این بررسی نه ارزیابی تمامی این خاطرات است و نه توضیح واضحات؛ این که سیاستمداران بیشتر به مروری سرسری تمایل دارند و در ثبت واقع بی‌دقت هستند و یا این که خاطرات فی‌نفسه، صاحب خاطرات را در بهترین منظر ممکن قرار داده و نه فقط مقام والایش را در تاریخ پاس می‌دارند، بلکه در عین تمجید و تکریم از دوستان و فسادار، خرده حساب‌های معوقه با رقبای غدار را نیز تسویه می‌کنند. این نوع کاستی‌ها در سراسر جهان دامنگیر خاطرات سیاستمداران است و به حوزه ایران منحصر نمی‌شود. می‌دانیم که حتی پاره‌ای از سیاستمداران یادداشت‌های روزانه خود را نیز به نحوی دستکاری و تنظیم مجدد کرده‌اند که از آن مزیت آشکار بی‌نصیب نمانند.

این بررسی هدفی به مراتب محدودتر را دنبال می‌کند؛ هدف، تاکید و توجهی است صرفاً بر چهار فقره خاطرات بر جای مانده از چپ و تحلیل آن دست از موارد مهمی که ناخواسته ناگفته مانده‌اند. به عبارت دیگر بررسی آن که در این دست خاطرات کدام بخش از فرازهای چشمگیر و در خور اهمیت گذشته، به ویژه در زمینه ذهنی حاکم بر آن نادیده می‌ماند و در نتیجه بیش از آن که بیانگر واقعیت گذشته باشند، آن را مسخ و تحریف می‌کنند. همان گونه که زاک لوگوف مورخ صاحب نام مکتب آنال هشدار داده است، تاریخ و خاطره یکی نیستند ولی از آنجایی که خاطره به راحتی می‌تواند به مرور زمان هم تحریف گردد و هم مشمول «خود سانسوری»، به راحتی می‌تواند در مقابل یکدیگر قرار گیرند. لوگوف یادآور می‌شود: «باید اینجا مورخی باشد تا شرحی از این خاطرات و بخش‌های فراموش شده آن به دست دهد، تا بتوان آن‌ها را به چیزی قابل فهم، به دانش تبدیل کرد. تکریم بیش از حد خاطرات چیزی نیست جز تن سپردن به امواج خروشان و زور آور زمان»^۱ یکی دیگر از صاحب نظران تاریخ از این نیز پا فراتر گذاشته، می‌گوید «تاریخ دشمن خاطره است»^۲ مورخان غیر حرفه‌ای معمولاً این هشدارها را نادیده گرفته و خاطرات را به مثابه بازتاب حقیقی گذشته فرض می‌کنند.

چهار خاطره

در این بررسی چهار خاطره ذیل مورد توجه خواهند بود:

- ۱- کتاب سه جلدی انورخامه‌ای، پنجاه ... و سه نفر، فرصت بزرگ از دست رفته و از انشعاب تا کودتا (تهران: انتشارات هفته ۶۳-۱۳۶۲)
- ۲- خلیل ملکی، *خاطرات سیاسی* (هانور: انتشارات کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران، ۱۳۶۰، با تعلیقات و مقدمه همایون کاتوزیان)
- ۳- نصرت‌الله جهانشاهلو، *سرگذشت ما و بیگانگان* (لندن: انتشارات مرد امروز، ۱۳۶۰)

۴- منوچهر کی‌مرام، *رفقای بالا* (تهران: انتشارات شب‌بویز، ۱۳۷۴)

این چهار اثر بنا به چند دلیل انتخاب شده‌اند. آن‌ها بیشتر یک اثر خودنوشت واقعی به شمار می‌آیند تا حاصل مصاحبه‌هایی عجولانه در فضایی نه چندان راحت و مناسب که فضای از دیگر «خاطرات» را تشکیل می‌دهد. نویسنده با فراغ بال مختار است در مورد مضامینی که می‌خواهد به تفصیل توضیح دهد، آن‌هایی را که مایل است به نحوی سرسری بگذراند و درباره نکاتی را نیز که تماماً ناکفته می‌پسندد، تصمیم بگیرد. این آثار، از لحاظ اطلاعات و داده‌های گوناگون بسیار غنی هستند و برای بررسی تحولات سال‌های دهه ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ شمسی فوق‌العاده مفید می‌باشند. همگی جزو کتب «پسر فروش» بودند - حتی آن‌هایی که در خارج منتشر شدند. این نوشته‌ها در مجموع بیش از آن که تمامی مضامین زمین و زمان را مورد عنایت قرار دهند به تجارب صاحب خاطرات محدود هستند. معمولاً از نثر روانی برخوردار بوده و لهذا برای خواننده جذاب می‌باشند.



علاوه بر این در زمره نخستین خاطراتی می‌باشند که چند صباحی بعد از انقلاب از جانب چپ منتشر شدند و از این رو خود نمونه و سرمشق قرار گرفته و حتی به صورتی ناخواسته رهوس مطالب خاطرات بعدی را نیز تعیین کردند. حتی می‌توان گفت که بسیاری از دیگر خاطرات بعدی چپ به نوعی در واکنش و در پاسخ به برخی از این چهار اثر نوشته شدند. لازم به تذکر نیست که تعیین حدود این بررسی به چهار اثر فوق‌الذکر به معنای آن نمی‌باشد که سایر خاطرات ارزش تجزیه و تحلیل ندارد. بلکه بر عکس انبوهی از خاطرات منتشر شده بعد از این کتب نه فقط از لحاظ ارزش تاریخی هم‌تراز آن‌ها بوده، که در مواردی بهتر نیز می‌باشند.

خاطره بر ضد تاریخ

همان گونه که خاطر نشان شد با آن که این چهار نوشته از لحاظ بررسی تاریخ چپ منابع غیر قابل اغماضی هستند ولی با این حال با گونه‌ای از تحریف نیز توأم می‌باشند که می‌تواند خواننده را در شناسایی و درک پاره‌ای از وجود اساسی دوره مورد بحث گمراه کند. این موضوع به ویژه در مورد ذهنیت حاکم بر زمانه مصداق دارد که به هر حال از ذهنیت حاکم بر روزگار کنونی متفاوت است. تفاوت نسل‌های پیشین با ما تنها به نحوه لباس پوشیدن ما و آن‌ها خلاصه نمی‌شود. آن‌ها ذهنیت به کلی متفاوتی از ذهنیت ما نیز داشتند، چرا که گذشته یک کشور بیگانه است، به ویژه در جوامعی که ویژگی حیات روشنفکری‌اش را نه استمرار، بلکه به تعریف کاملاً به جا و مناسب میشل فوکو «گسست استمرار»^۳ فاحش و تکان دهنده تشکیل می‌دهد.

منظور من از ذهنیت حاکم، مواضع و نگرش‌های کل کشور نیست که میلیون‌ها نفر از اتباع ایران را از طبقات و گروه‌های سنی مختلف فرا می‌گرفت. بلکه از زمینه‌های ایدئولوژیک و جهان‌بینی طیف سنی خاصی از روشنفکران سخن در میان است که در سال‌های دهه ۱۳۱۰ دوره نوجوانی را پشت سر گذاشته و در سال‌های پر تب و تاب دهه بعد -۱۳۲۰- درگیر فعالیت‌های سیاسی شدند.

در سخن گفتن از تحریف نیز منظور من دگرگونه ساختن آگاهانه و تعمدی گذشته نیست، بلکه بیشتر به فراموشی ناخواسته جوانی از گذشته توجه دارم که به نظر می‌آید با مراحل بعدی زندگی صاحب خاطرات همخوانی چندانی ندارد. مثلاً هنگامی که یک نفر در سال ۱۹۹۰ بر آن می‌شود که در باب طرز فکر خود در سال ۱۹۴۵ به تامل و یادآوری بنشیند، به راحتی می‌تواند جوانب تعیین‌کننده‌ای از دیدگاه‌های پیشین خود را که دیگر اعتقادی بدان‌ها نداشته و در سال ۱۹۹۰ بی‌تناسب و حتی شرم‌آور می‌نمایند به دست

فراموشی بسپرد. گذشت زمان به نحوی اجتناب‌ناپذیر گذشته را نیز مشمول تصفیه می‌سازد. به همین دلیل است که لوگوف هشدار می‌دهد خاطره و تاریخ یکی نیستند. برای آن که بتوان واقعاً طرز فکر سال ۱۹۴۵ را بازسازی کرد باید که به صرف خاطرات و به یاد مانده‌های نیم قرن پیش اکتفا ننموده و به مفاد و مطالب آن دوره نیز رجوع کرد. به عبارت دیگر، و با استفاده مجدد از یکی از اصطلاحات فوکو، باید دست به کار کند و کاو شده، به آثاری واقعی دست یافت تا بتوان از واقع ۱۹۴۰ - منجمله ذهنیت واقعی حاکم بر آن سال - مطلع شد. به عبارت دیگر برای آن که بدانیم که صاحبان خاطرات و زندگینامه‌ها در سال ۱۹۴۰ چه فکر می‌کردند، باید بدانیم که در آن سال چه می‌گفتند و چه می‌کردند. این‌ها منابع اولیه تاریخ هستند و نه خاطرات مبتنی بر تجارب سال‌های بعدی.

مقایسه این چهار خاطره با منابع اولیه از بی‌توجهی آشکاری به سه رکن اصلی جهان‌بینی روشنفکران دوره مورد بحث پرده برمی‌دارد که عبارت بودند از: تمایلات شدید به شوروی دوستی، تعهد ایده‌الیستی شدید آن‌ها به ویژه نسبت به سوسیالیسم، و بالاخره تعهد به همان نسبت ریشه‌دارشان به روشنگری به طور کلی، و سکولاریسم به وجه اخص.



چپ ایران نیز همانند بسیاری از دیگر نقاط جهان مستعمره و نیمه مستعمره، اصولاً از ۱۹۱۷ تا سال‌های میانی دهه ۱۹۶۰، تا دوره‌ای که انقلاب کوبا و انقلاب فرهنگی چین، سلطه انحصاری شوروی را بر سوسیالیسم بین‌المللی تحت‌الشعاع قرار داد، شوروی خواه بود. در آن روزگار چپ بودن با سوسیالیست بودن مترادف بود و سوسیالیست بودن نیز به معنی ستایش از اتحاد شوروی کمونیستی، اتحاد شوروی به مثابه نخستین کشور سوسیالیستی نگریسته می‌شد و «دژ سوسیالیسم جهان». هزار و نهصد و هفده به معنای انقلاب کبیر اکتبر بود و لنین نیز وارث میراث فکری مارکس و انگلس تلقی می‌شد. کمینترن نیز پیشتاز مبارزه با امپریالیسم غرب، به ویژه امپراتوری بریتانیا محسوب می‌شد. استالین و برنامه‌های پنج ساله او، در مقام «معمار سوسیالیسم» مورد تمجید و ستایش بودند؛ مردی که روسیه را صنعتی کرد، خطوط برق را در سراسر کشور توسعه بخشید، بی‌سوادی را از میان برداشت و اقتصاد را بر بنیانی اساسی استوار ساخت. به عبارت دیگر وی همان پهلوانی پنداشته می‌شد که راز در هم شکستن دور باطل عقب ماندگی اقتصادی و وابستگی مالی به جهان سرمایه‌دار را در کف داشت. علاوه بر این وی قهرمان آن جنگ کبیر میهنی نیز قلمداد می‌شد که نه فقط اتحاد شوروی، بلکه جهان را نیز از خطر نازیسم نجات داد. استالینگراد لایه‌ای دیگر شد بر رمز و راز انقلاب اکتبر. جذابیت اتحاد شوروی به گونه‌ای بود که بسیاری از روشنفکران غیر چپ، مصال ملک الشعراء بهار و صادق هدایت را نیز گرفت. برخی از متخصصان کنونی این چهره‌های برجسته ادبی، به راحتی می‌توانند، بدون کوچکترین توجهی از کنار پاره‌ای از نوشته‌های سیاسی آن‌ها بگذرند. اگر چه از سال‌های دهه ۱۳۲۰ پیش از شصت سال نمی‌گذرد، ولی از بسیاری جهات، اینک که در آستانه قرن جدید قرار داریم، این سال‌ها خود به یک سرزمین بیگانه تبدیل شده است.

از این رو جای شگفتی نیست که هر چهار خاطره نویس ما که همگی پیش از جدایی تند و تلخ خود از حزب توده، در زمره اعضای میرز آن بودند، اینک به این سادگی از کنار گرایشات شوروی خواهانه آن دوره می‌گذرند. آن‌ها به ندرت اذعان می‌کنند که روز و روزگاری خود نیز در این تمایل و گرایش سهمی داشتند. در واقع در آن دوره برخی از آن‌ها به ویژه در مقایسه با کسانی که بعدها از سوی آن‌ها به دلیل تمایلات شدید شوروی خواهی مورد انتقاد قرار گرفتند، خود به مراتب تعصب بیشتری به خرج دادند. آن‌ها معمولاً در توصیف مناقشات درون حزبی آن‌چنان غرق تشریح و توصیف جزئیات مختلف می‌شوند که خواننده نه چندان هوشیار به راحتی می‌تواند این داده مهم را نادیده انگارد که در واقع صاحب خاطره در آن دوره یکی از چهره‌های سرشناس جناح چپ حزب مزبور، یعنی شوروی خواه ترین جناح حزب بود و چهره‌های اصلی انتقادات فعلی آن‌ها - کسانی

چون ایرج اسکندری - در آن دوره به دلیل آن که در کنه وجود از شور و شوق سرشار نسبت به اتحاد جماهیر شوروی برخوردار نبودند «راستگرا» تلقی می‌شدند.

برای مثال انورخامه‌ای حدود سی و سه صفحه از خاطرات خود را به افشای کامبخش اختصاص می‌دهد، حجمی به مراتب بیش از مقدار صفحاتی که به توصیف ارانی اختصاص داده است. ولی در این عرصه به ندرت اذعان می‌کند که در این درگیرها خود یکی از هواداران سرسخت همان کامبخش بود. به همین ترتیب خلیل ملکی در مراحل بعدی زندگی خود، یعنی در سال‌های سوسیال دموکراتیک آن از هر گونه انتقاد به حزب توده از لحاظ آن که دکماتیک بود، نمی‌توانست خود را از قید اندیشه‌های قرن نوزدهمی رها کند و از همه مهم‌تر عملکردش در مقام «عامل» شوروی بود ... مضایقه نکرد. حال آن که وی در نیمه نخست دهه ۱۳۲۰، خود در جناح چپ حزب توده قرار داشت و برای گرایش بیش از پیش حزب توده به مارکسیسم و تصفیه آن از «لیبرال‌ها» و دیگر عناصر سست عنصر - به ویژه متحدان اسکندری دست به دست کامبخش و دیگر عناصر شوروی خواه حزب سپرده بود. در آن روزها خلیل ملکی چهره خلوص‌گرایی محسوب می‌شد که در مقام یک انقلابی راستین، سینه‌ای داشت مالمال از مهر میهن کبیر سوسیالیستی.

در خلال آن نادر مواقعی که این چهار نویسنده، حضور و وجود گرایشات شوروی خواهانه را اذعان می‌دارند، معمولاً آن را از جانب کسانی بازگو می‌کنند که در روایتشان معمولاً از آن‌ها به عنوان افرادی «عامی» و «ساده لوح» یاد می‌شود که هیچگاه در اروپای غربی نبوده‌اند و به همین جهت به آسانی مرعوب شوروی می‌شدند. این داوری‌ها از نوعی بیسداوری پنهان طبقاتی نیز حکایت دارد.



یکی دیگر از جوانب درخبر توجه این مقوله بی‌میلی آشکار این افراد است نسبت به مباحث ایدئولوژیک، به ویژه بحث و فحص آراء و عقاید شورانگیزی که در جوانی منبع و منشاء تلاش و تکاپوی آن‌ها بود. آراء و عقایدی چنان ریشه‌دار که حاضر بودند بر سر آن رنج زندان را بر خود هموار ساخته، جان و هستی خود را نیز در راهش فدا کنند. اگر یک چنین وابستگی نظری‌ای پیش نمی‌آمد چه بسا که آن‌ها با توجه به پیشینه‌ی دانشگاهی و موقعیت نسبتاً ممتاز خود در جامعه، و از آن مهتمتر هوش و قابلیت‌هایشان، به آسانی می‌توانستند به مدارج عالی اجتماعی نائل آیند. ولی آن‌ها آنقدر به ایده‌آل‌های خود پایبندی داشتند که به خاطرش از خود و منافع خود نیز بگذرند حال آن که هنگامی که به نوشتن خاطراتشان مبادرت کردند یا آراء و عقاید دیگری داشتند و یا دیگر بیش از آن را برای خواننده جذاب نمی‌دانستند.

این گریز و اجتناب خاص از مباحث نظری. نوع رویکرد آن‌ها را به مناقشات درون حزبی نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اکراه نهفته در این خاطرات در بحث مسائل جدی و مهمی که رهبری حزب را دچار اختلاف نظر کرده بود - به ویژه هنگامی که صاحبان خاطرات مزبور خود در جناح چپ حزب قرار داشتند - معمولاً خود را در جایی نشان می‌دهد که چنین اختلاف نظرهایی بیشتر به صورت رقابت‌های شخصی و جناحی توجیه می‌شود. مخالفت عمر با زید نه به جهت اختلاف نظر آن‌ها در مورد مسائلی مهم و اساسی، که بیشتر در چارچوب رقابت شخصی عمر و زید بر سر کسب رهبری حزب توضیح داده شده است. درست با یک چنین رویکردهای سهل‌انگارانه‌ای نسبت به مناقشات جدی ایدئولوژیک است که در نهایت با چنین باور نادرستی - هم در داخل و هم در خارج کشور - روبرو می‌شویم که در ایران سیاست چیزی نیست مگر هیاهوی بسیار جمعی قدرت‌طلب صرف که بر سرکسب قدرت فائقه به جان هم افتاده‌اند. خاطراتی از این دست شاید که برای نوع خاصی از روانشناسی‌های عامیانه منبع بسیار مناسبی به شمار آیند، ولی اگر پای تحقیقات تاریخی به میان آید، چه بسا همراه کننده باشند.

و بالاخره آن که این خاطرات معمولاً یکی دیگر از ارکان عمده‌ی اندیشه‌های عصر خود را نیز نادیده گرفته و به آن کم بها می‌دهند، یعنی نقش رکن سکولار و خردگرایی اندیشه چپ. روشنفکران آن روزگار فقط والد و شیدای مارکسیسم و سوسیالیسم نبودند، برای آن‌ها علم و فن‌آوری، داروین و تکامل، پیشرفت و ماتریالیسم تاریخی، شک و روشنگری، نقد خردگرایانه‌ی مقولات باطنی و ماوراء طبیعه نیز مطرح بود. برای درک و فهم ذهنیت حاکم بر این نسل، گذشته از مارکس و انگلس، اهمیت داروین و وستر را نیز باید در نظر گرفت. حال آن که صاحبان خاطرات مورد بحث - بنا به دلایلی کاملاً قابل درک - از یک برخورد عمیق

و ریشه‌ای با این بخش مهم و اساسی از آراء و عقاید خود اجتناب می‌ورزند. و این به نوبت خود بدان منجر می‌شد که باز هم ایدئولوژی از تاریخ منفک شود. حال آن که هیچ یک از ادوار تاریخ - به ویژه تاریخ ایران در دهه ۱۳۲۰ را نمی‌توان بدون ایدئولوژی‌های آن، یا به عبارت دقیق‌تر ایدئولوژی‌های رقیب آن درک کرد و شناخت. به همین دلیل است که هشدار لوگوف مبنی بر یکی نبودن تاریخ و خاطره، معنایی دو چندان می‌یابد.

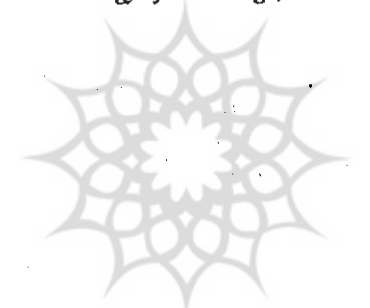
۳۲
تسکو

یادداشت‌ها

¹ Jacque Le Goff, *History and Memory*, New York, Columbia University Press, 1992, p. xi.

² Richard White, *Remembering Ahamagram, storytelling in a Family Past* Cork, Dublin University Press, 1999, p.5

³ Michel Foucault, *The Archaeology of Knowledge*, New York, Pantheon Books, 1972, pp 7-10



شعبه‌شناسی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شوریه شکاره علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهش مرکز جامع علوم انسانی